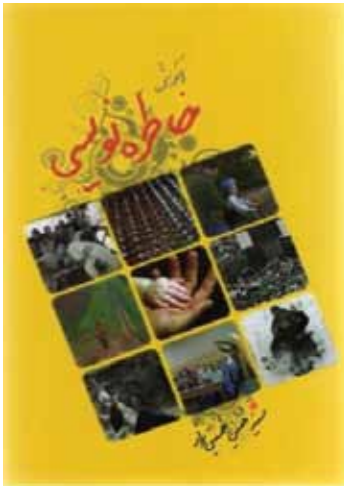




این خاطرات را تعریف کنید. دوباره همان جواب را می شنیدم.

خوب! نظر شما چیست؟ آیا معلمی همه اش خاطره است؟ همه اش؟! آیا نمی شود هر معلمی یکی از ده ها و صدها خاطره ای را که طی سی سال شاهد آن بوده روی کاغذ بیاورد؟ راستی مشکل در کجاست که ما این همه از نوشتن فاصله می گیریم؟

دنبال مقصر نگردیم که کلاف بدون سر خواهد شد. از

خودمان شروع کنیم. در صحبت با صاحب نظران و بررسی پاره ای از نوشته ها دانستم که معلمان به چند دلیل خاطرات خود را نمی نویسند. بگذارید خودشان بگویند:

- حرفی برای گفتن نداریم. خاطره ای در خور سراغ نداریم. کار خاصی نکرده ایم که خاطره ساز باشد.

- دیگران، بقیه، دوستان و همکاران خاطرات شیرینی دارند. سراغ آن ها بروید. - ما از نوشتن هراس داریم. رابطه ما با آن، رابطه جن و بسم الله است. دست نیافتنی اش می دانیم. این کار مخصوص ادبا و بزرگان است.

نمی دانم کتاب خاطرات آموزشی محمد بهمن بیگی را خوانده اید یا نه؟ همان کتاب «به اجاقت قسم» را می گویم؟ بهمن بیگی روزگاری مثل من و شما معلم بود. البته معلم بزرگی که حق بزرگی بر آموزش و پرورش کشورمان دارد. او عشایر را خواندن و نوشتن آموخت. ایل را در شرایطی باسواد کرد که هیچ امیدی به این کار نبود؛ چون ایل در حرکت بود و آموزش و پرورش فقط در مدارس ثابت به بچه ها درس و مشق یاد می داد.

بهمن بیگی در این کتاب، و البته در کتاب های دیگرش هم، بخش زیادی از تجربه هایش را بیان کرده، در قالب خاطرات آموزشی به شرح مشکلات راه پرداخته، دستاوردهایش را نشان داده و ما را در لذت آموزش شریک خود کرده است.

اگر بهمن بیگی دست به این کار نمی زد کسی با تاریخ آموزش عشایر ایران آشنا نمی شد و کسی رنج و زحمت صدها بلکه هزارها معلم زحمتکش عشایر را درک

سیدحسین حسینی نژاد

مدیر مسئول ماهنامه انشا و نویسندگی

از خاطره نویسی به نویسندگی

نمی کرد. حکایت بهمن بیگی حکایت من و شماست. چرا ما اثری از خود به جا نگذاریم که سند زنده و تجربی آموزش و پرورش شود.

البته جوابش را می دانم. می دانم، چون وقتی «خاطرات و تجربیات معلمان استان های قزوین و کردستان» را جمع آوری می کردم، و همین پیشنهاد را به معلمان می دادم و می گفتم که شما هم خاطره ای بنویسید تا در کتاب به چاپ برسد، می گفتند ما در حدی نیستیم که خاطره و تجربه ای در کتاب از ما نقل شود! ما کاری نکرده ایم که و...! و... و از این نوع بهانه ها که پیش از هر چیز نشانگر دست کم گرفتن خودمان است.

وقتی هم به آن ها گفتم شما خاطره ای تعریف کنید، من ضبط می کنم و بعد آن را روی کاغذ می آورم، جواب شنیدنی تر بود: معلمی همه اش خاطره است! اصرار می کردم که خوب یکی از